



احمد شاکری

پیامبر عصر تکنولوژی

نقد داستان

«سلاخ خانه شماره ۵»

نوشته کورت ونه گات جونیر

ترجمه علی اصغر بهرامی

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

چاپ دوم: ۱۳۸۱

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

رقعی: ۲۶۳ ص؛ ۱۵۰۰۰ ریال

چکیده زمان:

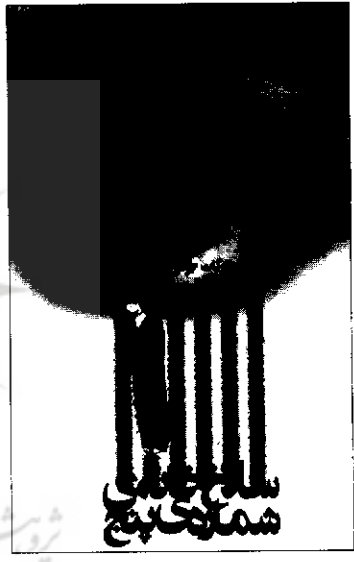
داستان، روایتگر سربازی به نام «بیلی پیل گریم» است که دچار بی‌زمانی شده است. او در بعد زمان چندپاره شده و وقایع طول زندگی‌اش را رهای از گذشته حال و آینده مرور می‌کند. بیلی پیل گریم به عنوان سرباز ایالات متحده آمریکا در جنگ دوم جهانی به جبهه اروپا اعزام می‌شود و پس از مدتی به اسارت نیروهای آلمانی درمی‌آید. او مدتی از دوران اسارت را در محل استقرار اسرای متفقین، به همراه عده‌ای از سربازان، با ملیت‌های مختلف می‌گذراند. پس از مدتی اسرا به کشتارگاهی در شهر «درسدن» منتقل می‌شوند و بیلی به همراه عده‌ای دیگر در آنجا حبس می‌شود. این ایام مصادف با بمباران ناگهانی شهر درسدن توسط متفقین است که در آن بیش از صد و سی هزار تن از اهالی شهر - که تا آن روز امن تلقی می‌شد - کشته می‌شوند.

بیلی و عده‌ای از اسرا، از این واقعه جان سالم به در می‌برند. شهر با بمب‌های آتشبار کالی ویران می‌شود. بیلی که سختی‌های جنگ و مرگ هموزمانش را دیده و فاجعه درسدن را لمس کرده است، با پایان یافتن جنگ به آمریکا بازمی‌گردد.

در آمریکا بیلی مدتی را در بیمارستانی روانی بستری می‌شود. سپس در مرکزی که مربوط به بینایی‌سنجی است مشغول به کار می‌شود و با دختر مدیر آن مرکز ازدواج می‌کند. همسرش، والنسیا، دختری از طبقه مرفه است. کار بیلی رونق پیدا می‌کند و از همسر خود صاحب دو فرزند می‌شود.

بیلی حالات روحی خاصی را از زمان ابتدای اسارتش تجربه کرده است. این حالت خاص نوعی سفر در زمان است که به بیلی امکان می‌دهد آینده و گذشته زندگی خود را مرور کند. او که اکنون به ثروت رسیده است به خاطر صحنه‌های عجیب و غریبش در مورد اهالی سیاره‌های ناشناخته در میلیاردها کیلومتر دورتر از زمین، در بین مردم به شهرت می‌رسد. عده‌ای او را دیوانه تلقی می‌کنند و به تمسخر می‌گیرند. حتی دخترش حاضر نیست خیال‌های پدر را بپذیرد. بیلی با کنار گذاشتن فعالیت‌های شغلی‌اش، وقت خود را صرف نوشتن و گفتن درباره درک جدیدش می‌کند.

بیلی معتقد است در شب عروسی دخترش، باربارا، سفینه‌های فضایی او را به سیاره‌ای ناشناخته به نام «ترالفامادور» برده است که موجودات فضایی ساکن آن سیاره تلقی متفاوتی از زمان و مرگ دارند. او می‌گوید در آن سیاره با هنرپیشه‌ای که از زمین آورده شده بوده، مدتی زندگی کرده است. پایان زمان در سفر زمان بیلی به بیماران درسدن، در ویرانه‌های شهر شکل می‌گیرد؛ زمانی که جنگ جهانی دوم به پایان رسیده است.



درباره نویسنده:

«کورت ونه گات جونیر»، نویسنده آلمانی تبار آمریکایی، در ۱۹۲۲ در آمریکا متولد شد. در بیست و یک سالگی به خدمت ارتش فراخوانده شد و به عنوان دیدبان در جبهه جنگ جهانی دوم حضور یافت. او در ۱۹۴۴ به اسارت ارتش آلمان درآمد و مدتی از دوران اسارتش را در محل سلاخ‌خانه‌ای در شهر درسدن آلمان گذراند. مشاهده ویرانی درسدن با بمب‌های آتشبار متفقین، بر روح او تأثیری عمیق به جا گذاشت. این تجربه تلخ، بعدها در آثارش منعکس شد. اغلب شخصیت‌های اصلی داستان‌های این نویسنده نوگرا، از زندگی و تجربیات شخصی وی الهام گرفته شده‌اند. جنگ جهانی دوم به عنوان رویدادی عظیم که تأثیر قابل توجهی در شکل‌گیری زیبایی‌شناسی نوین در عرصه هنر و ادبیات برجای گذاشت، موضوعی است که ونه گات

در درخشانترین اثر خود به آن پرداخته است. ویرانی‌های ناشی از فن‌آوری نوین بشر در بیماران هسته‌ای و حضور جهان‌بینی پردامنه پست‌مدرن که به مدد آراء فلسفی و زبانشناختی، نیچه، هایدگر، فوکو و دریدا در تلاش برای پاسخ‌گویی به تحولات اجتماعی - اقتصادی قرن بیستم مطرح شد، منجر به تولد جنبشی در هنر و ادبیات گردید که «سلاخ‌خانه شماره ۵» نمونه مناسبی برای تبیین برخی جنبه‌های آن است.

بی‌تردید ترجمه آثاری از این دست، عمق تحلیلی نظریه‌پردازان غربی و همچنین ذائقه خوانندگان آثاری مطرح از این دست را فراروی قشر داستان‌نویس و نواندیش کشورمان قرار خواهد داد. «سلاخ‌خانه شماره ۵» از جنبه‌های ساختاری و نگرش‌های هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه، قابل نقد و بررسی است.

جنبه‌های ساختاری

بسیارند داستان‌هایی که راوی آنها نقشی قابل توجه یا فرعی در حوادث به عهده دارد. برآیند این حضور در وهله نخست پررنگ‌تر کردن جنبه‌های عینی و واقعی برخاسته از داستان است، که موجب کم شدن فاصله میان حوزه تخیل نویسنده و واقعیات خارجی می‌شود. بررسی و تحلیل وقایع مهم تاریخی، همچون جنگ‌های ویرانگر، که جنبه‌های تاریخی و عینی آنها برای اثبات نوع نگرش نویسنده و همراه ساختن خواننده با آن، بیش از ویژگی‌های تخیلی اثر اهمیت دارد، یکی از بسترهایی است که حضور نویسنده را به‌عنوان قهرمان داستان می‌طلبد.

«کورت ونه گات» به عنوان کسی که با نگاهی از درون به جنگ می‌نگرد و آن را به‌عنوان ضرورتی تاریخی و انسانی با اهمیت می‌شمارد، پس از گذشت سالها از پایان جنگ

دوم جهانی، به روایت آنچه در شهر «درسلن» آلمان گذشته، می‌پردازد.

فصل اول رمان حکم مؤخره‌ای را دارد که مستقیماً به چگونگی شکل‌گیری تحقیقات اولیه نویسنده و ضرورت‌های پرداختن به موضوع بمباران درسدن می‌پردازد. شروع کتاب با فصلی است که قضاوت نویسنده را درباره اثرش، براساس آموزه روایت محاکاتی به‌وضوح بیان می‌کند.

بنابراین آنچه در سلاح‌خانه اهمیت پیدا می‌کند داستان بیلی پیل‌گرم یا حتی ماجرای کشتار شهر درسدن نیست، بلکه عمل روایت و نه گات است.

با اهمیت یافتن «روایت» در سلاح‌خانه شماره ۵، ساختار داستان، شکل‌گیری فصلها و مرحله‌گذار، نه با منطق واقعیت خارجی، بلکه با منطق روایتی که متعلق به سربازی روان‌پریش است، معنی پیدا می‌کند. در نگرشی روانکاوانه، جونیر با بازخوانی ناخودآگاه خود در متن، به سوی نوعی آرامش در متن حرکت می‌کند.

جونیر:

«هیچوقت وسوسه نوشتن درباره درسدن دست از سرم برنداشته است.»

صفحه ۱۵

این آرامش، در گفته‌های جونیر در پایان فصل اول - پایان نگارش کتاب - به چشم می‌خورد. گویا او توانسته است با آفرینش «فراخود»ی نو، آرزوها و خواسته‌های سرکوب‌شده در نهادش را برآورده سازد.

جونیر:

«قرار نیست انسان پشت سر خود را نگاه کند. من هم صلابت دیگر این کار را نمی‌کنم. کتابی که می‌خوانم درباره جنگ بنویسم، تمام شده است. کتاب بعدی، کتاب سرگرم‌کننده‌ای است.»

صفحه ۳۷

آنچه این نظر را تقویت می‌کند، این است که نویسنده در رمان «سلاح‌خانه شماره ۵» حتی به دنبال پاسخ‌گویی و یا شرح واقعه درسدن نیست. درسلن تنها بهانه روایت است و آنچه قرار است کشف شود، در درجه نخست خود نویسنده است تا ماجرای درسدن و شخصیتها.

جونیر:

«این کتاب خیلی کوتاه و قره‌قاپی و شلوغ و بلوغ است. علتش هم این است که انسان نمی‌تواند درباره قتل عام، حرفهای زیرکانه و قشنگ بزند... مگر درباره قتل عام حرف هم می‌شود زد؟ شاید فقط بشود گفت: جیک جیک جیک؟»

صفحه ۳۴

از فصل دوم، سه خط روایتی عمده در اثر دنبال می‌شود: زمان جنگ جهانی دوم و

● **بنابراین آنچه در سلاح‌خانه اهمیت پیدا می‌کند، داستان بیلی پیل‌گرم یا حتی ماجرای کشتار شهر درسدن نیست، بلکه عمل روایت و نه گات است.**

● **در ساختار جدید و نه گات، پرسیدن از اینکه «چه خواهد شد» درباره قصه داستان بی معنی است. همچنین سؤال از چرایی وقایع راجع به کسی که از گذشته و آینده باخبر است منطقی به نظر نمی‌رسد.**

● **روحانیان مذهبی، هنرمندان جنگ طلب و اقتصاد مبتنی بر تولید سلاح، مستقیماً مورد استهزا و پرخاش تفکر حاکم بر رمان قرار می‌گیرند.**

اسارت بیلی، آنچه در سیاره ترالفامادور اتفاق می‌افتد و آنچه پس از بازگشت بیلی به آمریکا واقع شده است. در این گونه روایت که بر بستر موج زمان شکل گرفته است، صحنه‌ها و انتخاب مکانها و زمانها نه به اختیار نویسنده و نه بر مبنای منطق واقعیات خارجی است، بلکه این پرسشهای آزاد ذهنی نویسنده است که با رویکردی جبرگرایانه به هستی و زمان، ابزار روایتی خود را انتخاب می‌کند: «بیلی مسافر بی‌اراده‌ی زمان است و برگشت و گذارهای خود تسلط ندارد... هرگز نمی‌داند در مرحله بعد، کدام نقش زندگی‌اش را باید ایفا کند.»

صفحه ۳۹

بیلی پیل‌گرم حتی در سفر زمانی خود به گذشته و آینده مختار نیست.

نتیجه این جبر، برهم‌ریختن اسلوب واقع‌نمای روایت است که در آن توالی وقایع نقشی اساسی دارد. در ساختار جدید و نه گات، پرسیدن از اینکه «چه خواهد شد»، درباره قصه داستان بی معنی است. همچنین سؤال از چرایی وقایع راجع به کسی که از گذشته و آینده باخبر است منطقی به نظر نمی‌رسد. و تنها سؤال اساسی باقی‌مانده که تا پایان بی‌پاسخ باقی می‌ماند این است که چطور و چرا بیلی به سفر در زمان مجبور می‌شود: «می‌گویند [بیلی] بارها تولد و مرگ خود را دیده است و از سر اتفاق به دیدار حوادث بین مرگ و تولد خود رفته است.»

صفحه ۳۹

چگونگی چندپاره شدن بیلی در بعد زمان

در رمان به معنی جداشدن از یک زمان و پیوستن به زمان دیگر نیست، چنان که توصیف صحنه‌های عبور او از زمان، بیشتر ورود به عالم خیال، وهم و خواب است.

بیلی برای نخستین بار در ۱۹۴۴ در جریان جنگ دوم جهانی به بعد زمان سفر کرده است:

«همین‌جا بود که بیلی برای نخستین بار در بعد زمان چندپاره شد.»

صفحه ۶۳

اما تصاویری که از این سفر به وسیله نویسنده ارائه می‌شود، بیشتر به آغاز یک رؤیا شبیه است:

«کسی، بیلی را تکان می‌داد تا او را از خواب بیدار کند.»

صفحه ۶۸

«بیلی پیل‌گرم در جنگل مانده بود. چشمهایش را بسته بود و به درختی تکیه داده بود. سرش را به عقب انداخته بود و از سوراخهای بینی‌اش آتش بیرون می‌آمد.»

صفحه ۶۳

این چرایی در ادامه داستان بیشتر نمود پیدا می‌کند؛ جایی که بیلی از میان انسانهای کره خاکی برگزیده می‌شود تا به سیاره ترالفامادور منتقل شود.

گرچه نویسنده با استفاده از عناصر داستانهای علمی-تخیلی و موجودات فرازمینی تلاش کرده تا حوزه عمل خود را وسعت ببخشد، اما در تبیین فلسفی زمان به روشنی عمل نکرده است.

درونمایه

داستان سلاح‌خانه شماره ۵ بر بستر جنگ بنا می‌شود. به مرگ به‌عنوان مهمترین عارضه جنگ می‌پردازد و برای رسیدن به آرمانشهر جهانی، به تعریفی نوین از بعد چهارم (زمان) دست می‌زند. انسان در کشاکش میان جنگ، مرگ و زمان، موضوع اصلی این رمان است.

۱. جنگ

«این کتاب ضدجنگ است؟»

«کورت و نه گات: [بله، احتمالاً [!]]»

صفحه ۱۶

کورت و نه گات جونیر توجه خود را در سلاح‌خانه شماره ۵ به کشتار شهر درسدن که به مراتب، وسیعتر و دهشتناکتر از فاجعه هیروشیما می‌باشد، متمرکز کرده است. رویکرد این نویسنده به مسأله جنگ برخاسته از منظر انسانهایی است که فن‌آوری دوران مدرنیسم و تجلی آن در کشتار وسیع انسانها، آنها را با سؤال مهمی درباره آینده بشر مواجه ساخته است. و نه گات جونیر با دیدی تاریخی - مذهبی فرآیند جنگ را به چالش می‌کشاند و با تصویری که از جنگ و حقیقت زمان ارائه می‌دهد، در پی پاسخ‌گویی به انسان گسسته

از حقیقت است:

«بیلی گمان می‌کرد با گفتن حقیقت
زمان، باعث آرامش خاطر بسیاری از مردم
می‌شود.»

صفحه ۴۴

این آرامش، نوعی ایمان و اعتقاد به
ماندگاری انسان در زمان است. نویسنده معتقد
است بشر هیچ‌گاه نخواهد توانست از وقوع
کشتار جلوگیری کند:

«منظور ایشان (هاریسون استار) این بود
که جنگ همیشه وجود دارد و جلوگیری از
جنگ همان قدر آسان است که جلوگیری از
رودخانه یخ. من هم حرف او را قبول دارم.
تازه، اگر جنگ هم مثل رودخانه‌های یخ
پشت سرهم راه نمی‌افتاد، باز هم آدمها راست
راست می‌مردند.»

صفحه ۱۶

جنگ واقعی است که از آن گریزی
نیست. حتی در سیاره دور دست ترالفامادور
هم خونریزی وجود دارد. اما آنچه ساکنان آن
سیاره دور را در نگاه بیلی پیل گریم نسبت به
انسان خاکی برتری می‌دهد، تلقی آنها و
تسلیمشان نسبت به این رخداد است. تنها راه
نجات این است که با تفسیر ترالفامادوری از
زمان، از انده بشر کاسته شود؛ اندوهی که در
طول تاریخ بر انسان حاکم بوده است.
کورت ونه‌گات در فصل اول رمانش با
مقایسه‌ای تاریخی، رفتار خود و هم‌زمانش
را به جنگ صلیبی کودکان تشبیه می‌کند. او
با نادان و متعصب خواندن صلیبونی که برای
فتح فلسطین، ثروت اروپا را بر باد دادند، به
نابالغی خود در زمان جنگ اقرار می‌کند:
«توی جنگ ما واقعاً باکره‌های احمقی
بودیم، درست در پایان دوره کودکی مان.»

صفحه ۲۹

روحانیان مذهبی، هنرمندان جنگ‌طلب
و اقتصاد مبتنی بر تولید سلاح، مستقیماً مورد
استهزا و پرخاش تفکر حاکم بر رمان قرار
می‌گیرند:

«پاپ اینوسان» راجع به کودکانی که در
ارتش به سمت فلسطین حرکت می‌کردند و
تمامی آنها به بردگی برده شدند، می‌گوید:
«ما خفته‌ایم و این کودکان بیدارند.»

صفحه ۳۱

«آدمهای جنگ‌طلب و باشکوه و کثافتی
مثل فرانک سیناترا و جان وین توی فیلم
نقشتان را بازی می‌کنند و از نو جنگ در نظر
مردم چیز فشنگی جلوه می‌کند.»

صفحه ۲۹

«نباید برای شرکتی‌هایی که وسایل قتل عام
می‌سازند کار کنند.»

صفحه ۳۴

انتخاب شخصیتها، توصیف صحنه‌ها و
ایدئولوژی‌زدایی از طرفین جنگ از عواملی



آورده‌اند. و نتیجه این شیوه تفکر این است
که بی‌پولها مدام به خودشان سرکوفت
می‌زنند.»

صفحه ۱۶۲

«ارتش آمریکا نظامیان داوطلبش را با
همان لباسهای معمولی و با تغییر جزئی،
برای جنگیدن و مردن به میدان می‌فرستد.»

صفحه ۱۶۳

«رولاند ویری» و «لازارو» که هر دو از
هم‌زمان بیلی‌اند، انتخابهای نویسنده برای
ترسیم انسانهایی هستند که فاقد هرگونه
ادراک انسانی‌اند و با خشونت روحی‌شان به
قتل مبادرت می‌ورزند. ویری جوان چاق و
پرتحرکی است که پدرش علاقه فراوانی به
جمع‌آوری کلکسیون ابزار شکنجه دارتا ویری
تلاش ذهنی خود را در جهت خلق روشهای
نوین و دردناک شکنجه و قتل معطوف ساخته
است و تبدیل به ماشین سلاخی شده است.
لازارو: «انتقام، شیرین‌ترین چیز دنیاست»

صفحه ۱۷۴

لازارو: «اگر کسی ازم بیرسه بهترین چیز
دنیا چیه؟ می‌گم انتقام.»

صفحه ۱۷۵

نشانه‌های ضدجنگ نمونه‌های بارزی
در توصیفهای رمان دارند:

«فقط شمعها و صابونها اصل آلمانی
داشتند. بین آنها شباهت عجیبی بود. هر دو
با تالو مرگباری می‌درخشیدند... ولی این
شمعها و صابونها را از چربی تصفیه‌شده
یهودیها، کولیها، همجنس‌بازها و کمونیستها
و دشمنان دیگر حکومت ساخته بودند.»

صفحه ۱۲۵

بخش مهم دیگری که به نفی جنگ در
هر شکل و نوعش دامن می‌زند، ریشه در
برداشتهای دینی عهد جدید دارد. کورت
ونه‌گات با انتخاب شخصیت اصلی رمان خود
به‌عنوان مشاور یک کشیش، آموزه‌های انجیل
را به چالش می‌کشد:

«در ارتش آمریکا، دستیار کشیش، به‌طور
سنتی، مایه تمسخر همگان است.»

صفحه ۴۷

«ایمان متواضعانه‌ای که به مسیح مهربان

است که رمان را به خدمت تفکر ضدجنگ
درآورده است.

بیلی پیل گریم، جوان بلندقد و لاغراندازی
که قرار بوده به‌عنوان دستیار کشیش در آلمان
خدمت کند، سرباز بی‌دست‌وپا، حواس‌پرت و
کندذهنی است که نوعی طنز تلخ را در
صحنه‌های جنگی ابلهانه ترسیم می‌کند.
بیلی که در اردوگاه اسرا به‌عنوان یک
سرباز آمریکایی شناخته می‌شود، پوششی
تمسخرآمیز دارد. تا جایی که اسرای انگلیسی
از باور کردن او به‌عنوان نماینده ارتش قدرتمند
متعجب‌اند:

«یالتو برای تن بیلی خیلی خیلی کوچک
بود. یقه آن از پوست خنز بود و آسترش از
ابریشم سرخ. یالتو را ظاهراً برای سردسته
معرکه‌گیرها دوخته بودند، که احتمالاً هم‌قد
و قواره عتتر لوطیها بود»

صفحه ۱۱۹

افسر انگلیسی: «یک مشت آدم ضعیف
بوگندوی ننه - من - غریب - در - آر - یک
طوبله، دزد بی‌پدر و مادر کثیف و مفتگی‌اند.
از روسهای لجن هم بدترند.»

صفحه ۱۶۰

بیلی در صحنه تیراندازی آلمانیها نیز
ابلهانه عمل می‌کند:

«بیلی مودبانه ایستاد و به تیرانداز فرصت
دیگری داد. به خاطر درک آشفته‌ای که از
قواعد جنگی در ذهنش بود، گمان می‌کرد باید
به تیرانداز فرصت دیگری داده شود.»

صفحه ۵۱

بیلی نماینده کشوری است که خود را
مظهر ثروت و آسایش می‌داند. نویسنده در
تک‌نگارهای «هوارد دبلیو کمبل جونیور» که
یک آمریکایی تبعه آلمان است و در وزارت
تبلیغات این کشور پست مهمی دارد، آشفته‌گی
جامعه آمریکا را حکایت می‌کند:

«علی‌رغم اینکه آمریکا ملت فقیران
است، فقیر بودن برای یک آمریکایی جرم
محسوب می‌شود.»

صفحه ۱۶۱

«آمریکائیه‌ها هرگز اذعان نمی‌کنند که
حقیقتاً با چه سختی‌ای پولشان را به دست

داشت از نظر بسیاری از سربازان چیز تهوع آوری بود.»

صفحه ۴۷

از نگاه مسافران فضایی که ملکوتیان جهان مخلوق ونه گات هستند، سبک بی بندوبار قصه گویی عهد جدید در شقاوت مسیحیان در کشتار مؤثر است، زیرا طبق توصیه انجیل، آدمهای بی کس و کار بیش از دیگران مناسب کشته شدن هستند! (صفحه ۱۳۹)

نگاه ونه گات در بخشهایی از رمان از محدوده جنگ فراتر می رود و دامنه اش را به نابودیهای بزرگی چون عنابی که خداوند بر ساکنان گناهکار شهرها نازل می کند، می کشاند. نمونه این نگاه، قضاوتی است که ونه گات درباره عذاب شدگان شهرهای «سدوم» و «عموره» انجام می دهد. (صفحه ۲۷)

از این رو است که بیلی در معرفی زمین به ساکنان ترالفامادوری می گوید: «من از سیاره ای می آیم که از روز ازل، درگیر یک سلاخی بی معنی شده است.. با چشمهای خودم بدن دختر مدرسه ای هایی را دیدم که زنده زنده در منبع آب شهر جوشانده شده اند. این کار به وسیله هموطنان خود من که در آن زمان با غرور ادعای مبارزه با شر ناب را داشته اند، صورت گرفته است.. و شبها در یک زندان، پیش پایم را شمعهایی روشن کرده اند که از چربی انسان ساخته شده بودند.»

صفحه ۱۴۸

۲. مرگ

به نظر کورت ونه گات، زمان، کلید قفل معمای مرگ است؛ مفهومی که همگان به آن اذعان و اعتراف دارند:

«مرگ، حقیقت جهان است.»

صفحه ۳۶

ماندگاری و زندگی پس از مرگ پیامی است که ونه گات نه با شیوه پیامبران الهی و زندگی در جهانی دیگر، که با تعریف جدیدی از زمان ارائه می دهد. ترالفامادوری ها با نگاه جامعی که به انسان و زمان دارند، تعریف جدیدی را از بعد چهارم - زمان - ارائه می دهند: «مهمترین چیزی که در ترالفامادور یاد گرفتیم این بود که وقتی کسی می میرد، تنها به ظاهر مرده است. در زمان گذشته خیلی هم زنده است.. تمام لحظات گذشته، حال و آینده همیشه وجود داشته اند و وجود خواهند داشت.»

صفحه ۴۳

در این برداشته زمان چون کهربایی است که انسانها را در خود محصور ساخته است: «زمان را لحظه به لحظه نگاه کنید و آنگاه همان طور که گفتیم می بینید ما همگی ساسهایی هستیم که در کهربا گرفتار آمده ایم»

صفحه ۱۱۳

در اندیشه ونه گات که در قالبی تخیلی به پاسخ گویی اساسی ترین سؤال انسان درباره

● کورت ونه گات که از توجیه و تفسیر وقایع مهمی چون کشته شدن همزمان هزاران نفر ناتوان است و در جهانی که تعصبات و قدرت ورزی ها بر ارزشهای انسانی حاکم است نمی تواند جایگاه حسن و قبح و عدل را در نظام آفرینش تبیین کند، با سلب مسئولیت از انسان او را در مسیری محتوم قرار می دهد.

خود و جهان پرداخته است، انسان تا ابد اسیر چرخه زمان است و حتی پس از مرگ نیز این اسارت پایان نمی پذیرد. گویا انسان تا ابد از خانهای به خانه دیگر در زمان کوچ می کند. گذشته، گذشته نیست و آینده نیز آنچه بعداً اتفاق خواهد افتاد نخواهد بود.

این غفلت که نتیجه گریز نویسنده از وحشت ناشی از تفکر ماتریالیستی درباره مرگ است، واکنش انسان را نسبت به مرگ تغییر می دهد تا جایی که مرگ دیگر حقیقتی بازدارنده و تأمل برانگیز نیست.

«لایان من خودم وقتی می شنوم کسی مرده است، تنها شانه هایم را بالا می اندازم و جمله ای را که ترالفامادوری ها درباره مردگان می گویند، به زبان می آورم. می گویند: «بله، رسم روزگار چنین است.»

صفحه ۴۴

جونیر در طول زمان با تکرار این جمله ترالفامادوری ها بر اندیشه مبتنی بر کهربایی بودن زمان تأکید می ورزد. از پیامدهای این طرز تفکر، نگاه جبرگرایانه به انسان است. کورت ونه گات که از توجیه و تفسیر وقایع مهمی چون کشته شدن همزمان هزاران نفر ناتوان است و در جهانی که تعصبات و قدرت ورزی ها بر ارزشهای انسانی حاکم است نمی تواند جایگاه حسن و قبح و عدل را در نظام آفرینش تبیین کند، با سلب مسئولیت از انسان او را در مسیری محتوم قرار می دهد: «از میان چیزهایی که بیلی پیل گریم قدرت تغییر آن را نداشت گذشته، حال و آینده بود.»

صفحه ۸۲

ونه گات در ترسیم جهان برتر مورد نظر خود با اذعان به عدم توانایی اش به توقف جنگ، تسلیم غافلانه انسانها در مقابل مرگ را توصیه می کند. جوهر این تسلیم چیزی جز نفی اختیار نیست.

«ترالفامادوری ها: اگر وقت زیادی صرف مطالعه زمینها نکرده بودم، هرگز نمی فهمیدم اختیار یعنی چه، من سی و یک سیاره سکون جهان را دیده ام و گزارشهای صد سیاره مشابه را نیز مطالعه کرده ام. تنها در زمین، سخن از

اختیار است.»

صفحه ۱۱۳

۳. انسان

کورت ونه گات به درستی به بن بست انسان غربی پس از جنگ ویرانگر دوم جهانی پی برده است. انسانهای داستان جونیر با این پس زمینه دهشتناک به دنبال راه حلی هستند که به دغدغه ها و بحرانهای گریبانگیر انسان دوران مدرن پایان بدهد.

«بنابرین آن دو [روز واتر و بیلی] می خواستند خودشان و جهانشان را دوباره اختراع کنند و داستانهای علمی - تخیلی برای این کار کمک بزرگی بود.»

صفحه ۱۳۱

اما این راه حل بدون در نظر گرفتن جنبه غیرمادی انسان بی ریزی می شود. روح اومانستی حاکم بر پیام بیلی پیل گریم به عنوان پیامبر دوران مدرن، حتی توانایی انسان برتر را ندارد. بیلی به عنوان تنها انسانی که برای فراگیری آموزه های فرازمینی به سیاره ای دور دست می رود. فردی خیالاتی، درونگرا و روان پریش است که حتی قابلیت های عادی یک انسان معمولی را ندارد. گویا عصر نخبگان و برگزیدگان به پایان رسیده است. فردوس برین کتب الهی تبدیل به سلولی در سیاره ترالفامادور با ساکنان عجیبی شده است. بیلی و مونتانا - هنرپیشه سینما - جای آدم و حورا گرفته اند و قرار است نخستین نرینه و مادینه آفرینش باشند!

سلاخ خانه شماره ۵ با تمام ویژگیهای مثبتش با تناقضی درونی روبه روست. جونیر که با روایت صحنه های کشتار انسانها توسط صنعت مدرن بشری، تمدن جدید را به چالش می کشاند، خود در افق دیدش، آرمانشهری را ترسیم می کند که از بستر تکنولوژی فوق مدرن ترالفامادوری ها برخاسته است!

جونیر با صنعت نفی صنعت می کند، بدون اینکه به یاد آورد بعد فراموش شده جهان، زمان نیست، بلکه انسان گرفتار در فلسفه های غیرالهی، که تنها کارکرد ماده و اقتصاد را در جهان تعریف می کند، نیاز به تعریف بعدی به نام روح و جهان ماورای ماده دارد.

سلاخ خانه شماره ۵ که به گفته ونه گات نگاهی به عقبه به ویرانی و مرگ انسان است (صفحه ۳۷)، نه توانسته است از هراس جنگ بگریزد و نه خواسته است با تحلیلی همه جانبه و فراتر از گفته ها و نوشته های رایج، به عمق نیازهای انسانی دست یابد. آنچه در سلاخ خانه شماره ۵ اتفاق می افتد، واکنشی احساساتی، عجولانه و سطحی نسبت به جنگ است و برآیند پیامش نمی تواند مبنایی برای تحلیل تمام اتفاقات اینچنینی در طول تاریخ انسان باشد.